

امنیت ملی در جهان سوم

دکتر احمد ساعی*

چکیده

بحث امنیت ملی و حفظ امنیت ملی، یکی از وظایف اصلی دولتهاست. امنیت از چنان جایگاهی در میان دولتها برخوردار است که در سیاست بین‌الملل از آن با عنوان سیاستهای اصلی^۱ نام برده می‌شود. حفظ و تأمین امنیت، ضرورتی انکارناپذیر برای تمامی دولتها و اشکال مختلف دولت است؛ به گونه‌ای که فقدان امنیت به معنی فقدان حیات ملی، سرزمینی و جمعیتی کشورها تلقی می‌شود. با این حال، امنیت ملی از لحاظ مفهوم بسیار مبهم است. این مفهوم به‌راحتی توسط دولتهای مختلف دچار قیض و بسط می‌شود و دولتها می‌توانند اقدامات خود را تحت عنوان امنیت ملی توجیه نمایند. این گفته پرفسور «باری بوزان»^۲ را باید غنیمت شمرد که امنیت ملی یک مفهوم مرزدار است و بستگی به زمان و مکان خاص خود دارد و برای هر کشوری به شکل خاص نمود ظاهر می‌شود. براین اساس، سؤال اساسی که می‌توان مطرح کرد، این است که آیا امنیت ملی به همان گونه که برای دولت - ملت‌های برآمده از استقلال مطرح است، برای کشورهای جهان سوم - که اغلب فرآیند دولت - ملت سازی را به صورت ناقص طی کرده‌اند - هم کاملاً مصداق دارد؟ سؤال دیگری که می‌توان مطرح کرد، این است که آیا امنیت ملی در کشورهای جهان سوم به همان گونه که در طول جنگ سرد مطرح می‌شد، بعد از پایان جنگ سرد هم به همان شکل کاربرد دارد؟ در پاسخ به مؤلف‌های فوق باید گفت که امنیت ملی در کشورهای جهان سوم، در طول جنگ سرد بیشتر متأثر از روابط و رقابت دو ابر قدرت بود. براین اساس، بعد سخت‌افزاری امنیت بیشتر نمود داشته است، اما با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی ابعاد نرم‌افزاری امنیت، مانند: ابعاد اقتصادی، زیست محیطی و جمعیت‌شناسی امنیت بیشتر مطرح می‌گردد. براین اساس، باید گفت در دوران پس از جنگ سرد، بویژه پس از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در کشورهای جهان سوم، امنیت به مثابه نقطه عطفی در عرصه تعاملات بین‌المللی، بیشتر بعد داخلی می‌یابد تا بعد خارجی. بنابراین، آنچه تهدیدی برای امنیت ملی این کشورها به شمار می‌رود، ریشه در ساختار داخلی و نه عوامل خارجی و ساختار بر خاسته از ذهن توهم نگر دارد.

واژگان کلیدی: امنیت ملی، جهان سوم، توسعه، جنگ سرد، استراتژی، سد نفوذ، انتقام گسترده.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

1. High Politics

2. Barry Buzan

3. Nation - States

مقدمه

یکی از ضعفهای گفتمان سنتی امنیت، ناتوانی آن در تبیین شکل و ماهیت امنیت در زندگی امروزی است. کاملاً روشن است که اغلب مردم جهان سوم از گرسنگی، سوء تغذیه، عدم آموزش مناسب، خدمات بهداشتی و فقدان زمین زراعی مناسب در رنج به سر می‌برند، در حالی که در دوران پس از جنگ جهانی دوم بیشترین پیشرفتها در زمینه امید به زندگی، آموزش، بهداشت، تغذیه و وضعیت زنان صورت گرفته است. شاخصهای توسعه نشان می‌دهند که وضعیت جهان سوم در زمینه متوسط امید به زندگی، بیست برابر کوتاهتر از جهان اول است و نزدیک به سه میلیون کودک در سال به خاطر بیماریهای مختلف می‌میرند. هنوز سه میلیارد نفر در جهان سوم از نبود مراقبتهای بهداشتی کافی رنج می‌برند و نرخ مرگ و میر مادران در جهان سوم ۱۲۲ برابر بیشتر از جهان اول است.

در دوران پس از جنگ سرد، همان طور که ساختار سیاست بین المللی بعد از سقوط کمونیسم تغییر یافت و سایر فشارها (مانند زوال محیط زیست و مهاجرت بین المللی) ظاهر شد، چارچوب سنتی امنیت قادر به تبیین این تغییرات نیست. پس از جنگ سرد، امنیت در جهان سوم از لحاظ مفهومی و کاربردی یا مسائل توسعه پیوند می‌خورد.^۱ اساساً باید پس از جنگ سرد بین امنیت و مسائل توسعه و اقتصاد در جهان سوم مفهوم سازی صورت گیرد و یک چارچوب تحلیلی بین این دو متغیر ایجاد گردد.

الف - پیدایش کشورهای جهان سوم

بدون شک، کشورهای جهان سوم به شکل و اندازه فعلی محصول روند استعمارزدایی دهه های ۶۰ و ۷۰ بعد از جنگ جهانی دوم هستند. موج اول کشورهای جهان سوم بعد از جنگ جهانی، نخست در عرصه بین المللی ظهور پیدا کردند، اما این موجودیتها در فاصله بین دو جنگ از لحاظ کمی و کیفی از توان تأثیرگذاری در روابط بین الملل برخوردار نبودند. با این حال، پس از جنگ جهانی دوم و تأکید بر حق تعیین سرنوشت ملتها و ضعف قدرتهای استعماری مانند

1. Lloyd pettiford, melissa curley and stephen chan, *Changing security agenda and third world*, (london: 1999), p.1070.

انگلستان، آلمان، ایتالیا و فرانسه شاهد افزایش کشورهای جهان سوم در عرصه بین‌المللی هستیم؛ به گونه‌ای که این کشورها تلاشهایی را در زمینه دستیابی به هویت جمعی انجام می‌دهند که تشکیل کنفرانس عدم تعهد در سال ۱۹۶۱ یکی از این تلاشهاست.

با این حال، کشورهای جهان سوم، چه به لحاظ اهمیت و جایگاه اقتصادی و استراتژیک خود و چه به لحاظ رقابت دو ابر قدرت در طول جنگ سرد، محل مناقشه، منازعه و رقابت قدرتهای بزرگ، مانند آمریکا، شوروی و چین قرار می‌گیرند. یکی از فرضیات مهم در مورد رقابت ابر قدرتها در جهان سوم این است که تجربه دو جنگ جهانی، به ابر قدرتها یاد داده بود که به جای رویارویی مستقیم در عرصه اروپا و آمریکا، بهتر است در عرصه پیرامون و به صورت غیر مستقیم با هم مقابله نمایند. بر این اساس، شاهد این هستیم که دو ابر قدرت شوروی و آمریکا در مناطق پیرامونی به رقابت می‌پردازند و هر کدام به تنهایی تلاش می‌نمایند که در جهان سوم نفوذ کنند.

ب- جایگاه جهان سوم در استراتژیهای شوروی و آمریکا

۱- استراتژی شوروی در جهان سوم در طول جنگ سرد

جهان سوم از جنبه‌های مختلف برای سیاست خارجی و استراتژی جهانی اتحاد شوروی حایز اهمیت بسیار بوده است. عناصر سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و استراتژیک در ارتباط تنگاتنگ و پیچیده‌ای این توجه را عینیت می‌بخشد.^۱ استراتژی شوروی در جهان سوم در پی تحقق چهار هدف عمده بود: حفظ امنیت شوروی، توسعه قدرت و نفوذ شوروی در جهان سوم، مبارزه با موجودیت غرب و کاهش نفوذ آن در نواحی مهم استراتژیک جهان و کنترل توسعه قدرت و نفوذ غرب.^۲

اتحاد جماهیر شوروی سابق برای تحقق اهداف راهبردی خود در جهان سوم، از ابزارهای مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی استفاده می‌نمود. از ابزارهای سیاسی این کشور می‌توان به روی کار آوردن احزاب سیاسی در کشورهای جهان سوم نام برد. براساس عقیده لنین، پروتاریای بی‌حزب، مانند ارتش بی‌فرمانده و یا سرباز بی‌اسلحه بود. بر این اساس، روسیه فعلی تلاش

۱. حاتم قادری: مجموعه مقالاتی پیرامون جهان سوم، انتشارات سفیر، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۸۶.

می‌نمود برای وقوع یک انقلاب کمونیستی در کشورهای جهان سوم، از احزاب کمونیست وابسته به حزب کمونیست شوروی سابق حمایت کند.

از ابزارهای دیگر شوروی سابق، ابزار اقتصادی بود. کمکهای اقتصادی عمدتاً به کشورهای حاشیه‌ای - که دارای اهمیت استراتژیک بودند -، اعطا می‌شد. کمکهای اقتصادی در قالب کمکهای فنی، تکنولوژیک و صنعتی برای اجرا و تکمیل طرحهای بزرگ صورت می‌گرفت. کشورهای جهان سوم به دلیل فقدان دانش فنی و عدم سرمایه کافی از کمکهای اقتصادی شوروی استقبال می‌کردند. کمکها و همکاریهای نظامی و تسلیحاتی هم از ابزارهای دیگر شوروی بود. هدف اصلی این کمکها رخنه در مناطق تحت نفوذ غرب و برهم زدن تعادل قوا در مناطق مشخص به سود شوروی سابق بود. در این راستا، کمکهایی از سوی شوروی سابق به اعراب در جنگهای اعراب و اسرائیل تعلق می‌گرفت. برخی از کشورهای جهان سوم، بهره‌گیری از کمکهای نظامی و تسلیحاتی شوروی سابق را اقدامی در جهت اشتغال‌زایی، انتقال دانش فنی نظامی و کاهش وابستگی به غرب تلقی می‌کردند.^۱

۲- استراتژی آمریکا در جهان سوم

به محض پایان جنگ جهانی دوم، رقابت شوروی و آمریکا در جهان سوم آغاز می‌گردد. بر این اساس، ایالات متحده برای حفظ جهان سوم از نفوذ کمونیسم، استراتژیهای مختلفی، از جمله سد نفوذ^۲ و انتقام گسترده^۳ را مطرح می‌سازد. با این حال، بلافاصله آمریکا درمی‌یابد که کمونیسم به عنوان یک ایدئولوژی فراملی، تنها از طریق اقدام مستقیم نظامی قابل کنترل نیست، بلکه فقر، بیکاری و تورم از عوامل زمینه‌های مناسب برای رشد کمونیسم هستند، به همین دلیل طرح مارشال^۴ برای احیای اقتصادی اروپا و برنامه داصل چهار ترومن^۵ برای حفظ جهان سوم از نفوذ شوروی مطرح می‌شود.

بعلاوه، آمریکا برای ایجاد کمربند ایمنی در مقابل شوروی سعی می‌کند کشورهای جهان سوم را وارد پیمانهای مختلف نظامی و امنیتی نماید که از آن جمله پیمان نظامی بغداد، ستو^۶ و

۱. کارول سای رتز و سیلویا وودهای، شوروی و جهان سوم، ترجمه علیرضا طیب، معص ۲۱۵ - ۲۳۱.

2. Containment Strategy

3. Massive Retaliation

4. Marshal Plan

5. CENTO

سپتو^۱ است. این پیمانهای در زمان محمدرضا شاه پهلوی، نگاهی کاملاً امنیتی به این پیمانها داشتند. این کشورها اغلب به دلیل عدم مشروعیت داخلی خود، سعی می‌کردند سرنوشت نظام سیاسی خود را به منافع غرب پیوند بزنند تا به این صورت از تهدیدات مخالفان داخلی و خارجی مصون بمانند. بر این اساس، ایدئولوژی امنیت ملی، برای غالب کشورهای جهان سوم جنبه بومی نداشت، بلکه ایده‌ای بود که از ایالات متحده آمریکا وارد می‌شد. رژیمهای خودکامه یا اتخاذ یک ایدئولوژی ضد کمونیستی، پیوندهای اقتصادی و نظامی خویش را با ایالات متحده مستحکم می‌کردند. بدین ترتیب، ایالات متحده آمریکا به شریکی در دستیابی به دو هدف تبدیل شده بود: یکی؛ شکست دادن مخالفان انقلابی حاضر در صحنه، و دیگری؛ ایجاد شرایط اقتصادی که پاسخگوی انتظارات فزاینده مصرفی باشد.^۲

ج = امنیت نظامی در جهان سوم در طول جنگ سرد

پس از جنگ جهانی دوم، نظام بین‌المللی از لحاظ ساختاری به صورت نظام دو قطبی بود. از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۲ نظام بین‌الملل به صورت نظام دو قطبی غیر منعطف بود و در چنین شرایطی فضا برای ورود سایر بازیگران بین‌المللی مساعد نبود، اما از سال ۱۹۶۲ به بعد، با وقوع بحران موشکی کوبا^۳ و آغاز روند تشنج زدایی^۴ در روابط شرق و غرب، نظام بین‌الملل دو قطبی منعطف حاکم می‌شود. در چنین شرایطی، کشورهای جهان سوم فرصت بازیگری در عرصه بین‌المللی را پیدا می‌کنند. بر این اساس، کشورهای جهان سوم سعی می‌کنند با ابزارهای مختلف از رقابت دو ابر قدرت به نفع خود بهره‌برداری نمایند.

در طول جنگ سرد، امنیت برای کشورهای جهان سوم، شکل نظامی داشت. این نوع نگاه کشورهای جهان سوم، هم ناشی از رقابت دو ابر قدرت در جهان سوم و هم ناشی از عدم پایگاه مردمی رژیمهای سیاسی در جهان سوم بود. به طور خلاصه، می‌توان گفت که امنیت در کشورهای جهان سوم در طول جنگ سرد، متغیری وابسته از روابط شرق و غرب بود. برتری و اولویت قدرت نظامی در ملاحظات مربوط به امنیت ملی در جهان سوم، امری شایع

۱ . CITO

۲ . David gree; *The cold war comes to latin america*, (chicago: Quadrangle books, 1972), PP.101 - 104.

۳ . Cuba Missile Crisis

۴ . Detent

است. از سال ۱۹۶۰ تاکنون هزینه‌های نظامی کشورهای در حال توسعه، به معنای واقعی شش برابر شده است. در سال ۱۹۶۰ کشورهای در حال توسعه، ۸ درصد هزینه‌های نظامی دنیا را به خود اختصاص دادند و تا سال ۱۹۸۵، سهم آنان به ۲۰ درصد افزایش یافت. واردات سلاح کشورهای جهان سوم نیز بشدت افزایش یافت و از ۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۰ به ۳۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ رسید. طی دو دهه و تا پایان سال ۱۹۸۳، مجموع واردات سلاح از سوی کشورهای جهان سوم به ۲۱۳ میلیارد دلار رسید.^۱

وابستگی کشورهای جهان سوم به واردات تسلیحات نظامی از سوی کشورهای شوروی و آمریکا باعث شده است که آنها در مقابل این کشورها آسیب‌پذیر باشند، ضمن اینکه مسابقه تسلیحاتی بین کشورهای جهان سوم سبب می‌شود که این کشورها دارای محیط امنیتی شکننده‌ای باشند و هر کدام به فکر توانمندی خود در مقابل دیگری باشند.

کشورهای جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی، دارای نیروی نظامی و تجهیزات ضعیفی بودند؛ نیروهایی که فقط زایدی از تشکیلات گسترده نظامی امپریالیستی اروپا بودند. حتی پس از پایان کنترل مستقیم سیاسی و نظامی، کشورهای نوپا به لحاظ نظامی وابسته باقی ماندند؛ در ابتدا وابسته به استعمارگران سابق خود و سپس به دو ابرقدرتی که به دنبال تشکیل امپراتوری استعماری جدید بودند. چشمگیرترین گواه وابستگی آنها، تکیه مستمر آنها به منابع خارجی برای تجهیزات نظامی بود. کشورهای جهان سوم که با تهدیدات خارجی نسبت به امنیت خویش و حتی خطرناک‌تر از آن، تهدیدات داخلی، داشتن نیروهای مسلح نظامی نامناسب و فقدان اساس و بنیه صنعتی و تکنولوژیک لازم جهت تولید تجهیزات ضروری نظامی مواجه بودند، راه حلی جز وارد نمودن مقادیر قابل توجهی جنگ‌افزار نظامی خارجی جهت تجهیز نیروهای مسلح خویش نداشتند. در نتیجه، وابستگی جهان سوم به واردات سلاح از کشورهای صنعتی پیشرفته، یعنی قدرتهای استعماری پیشین، ویژگی برجسته روابط نظامی در دوره جنگ سرد است.^۲

۱. Ruth Ieger Sivard; *World military and social expenditure*, (Washington DC: world priorities, 1986), p.27.

۲. ادوارد ای. آزر و چونگ این سون، امنیت ملی و جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ص ۲۱۲.

یکی از مشکلات عمده کشورهای جهان سوم، ارتباط این کشورها با قدرتهای بزرگ بود و این ارتباط معمولاً محیط امنیتی آنان را دستخوش تغییر می‌ساخت، چرا که خصومت سیاسی و نظامی میان آنها تشدید می‌شد، ضمن اینکه آنها را در رقابت جهانی دو ابر قدرت نیز وارد می‌کرد. در چنین شرایطی، کشورهای جهان سوم به دلیل ضعف ساختار سیاسی، تابع قدرتهای بزرگ قرار می‌گرفتند.

از مسائل امنیتی دیگر کشورهای جهان سوم، وجود گروههای قومی^۱، قبیله‌ای^۲ و گروهی مختلف در این کشورهاست که معمولاً قدرت سیاسی در دست یکی از آنهاست و گروههای دیگر برای کسب قدرت از قدرتهای بزرگ، تقاضای مداخله و حمایت می‌کنند. تقاضا از قدرتهای بزرگ در سطح دولتهای جهان سوم هم دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که در طول جنگ سرد پاکستان از حمایت ایالات متحده در مقابل هند، و سوریه و لیبی از حمایت شوروی، و مصر و اسرائیل از حمایت آمریکا برخوردار بودند.

به هر حال، مباحث امنیت ملی در کشورهای جهان سوم در طول جنگ سرد متأثر از روابط دو ابر قدرت بوده است و به همین دلیل، بعد نظامی و سخت افزاری قدرت برای آنها اهمیت داشته است. این در حالی است که بیشتر کشورهای جهان سوم علی‌رغم لغاطی‌های پرطمطراق و نمایش تو خالی قدرت، از ناامنی مستمر و مزمن رنج می‌برند. حدود ۹۰ درصد کشمکشهای داخلی، بحرانهای منطقه‌ای و کلاً خشونت‌های بین‌المللی که از زمان جنگ جهانی دوم در دنیا رخ داده، در جهان سوم واقع شده است. شگفت اینکه از ۱۲۰ جنگ ثبت شده از سال ۱۹۴۵ تاکنون، ۱۱۹ مورد در کشورهای در حال توسعه رخ داده است.^۳

علاوه بر خشونت‌ها و کشمکشهای آشکار، بیشتر کشورهای در حال توسعه به مکانهایی ناامن برای زندگی بدل گشته‌اند و علت آن هم وجود فقر مزمن، جنایت، آلودگی، قحطی، رشد سریع جمعیت و کیفیت رو به وخامت زندگی است.

1. Ethnic Groups

2. Tribal

3. sivard, world military, (London: Loyds publishing co, 1998), p. 27.

تحریل سلاحهای اصلی اتحاد جماهیر شوروی سابق به کشورهای عضو پیمان ورشو و کشورهایی که روسیه فعلی با آنها قرارداد دوستی و همکاری امضا کرده است.

درصد کل صدور تسلیحات شوروی			تاریخ قرارداد	کشور
۱۹۸۱-۵	۱۹۸۵	۱۹۸۱		
۰/۴	-	-	۱۹۷۸	افغانستان
۳/۴	۳/۷	۲	۱۹۷۶	آنگولا
۰/۹	-	۰/۴	۱۹۷۸	اتیوپی
۱۱/۱	۱۰/۱	۱۳/۸	۱۹۷۱	هند
۱۷/۹	۲۳/۲	۱۰/۴	۱۹۷۲	عراق
۰/۹	۰/۱	۰/۲	۱۹۷۷	موزامبیک
۱/۴	۲/۴	۱/۵	۱۹۶۱	کره شمالی
۱۷/۵	۲۲/۲	۹/۸	۱۹۸۰	سوریه
۲/۱	۲/۸	۲/۶	۱۹۷۸	ویتنام
۰/۶	-	۱/۱	۱۹۸۰	یمن جنوبی
۵۶/۲	۶۴/۵	۴۱/۸		همه کشورهای جهان سوم
۲۴/۸	۲۲/۲	۲۷/۲	۱۹۵۵	اعضای پیمان ورشو
۸۱	۸۶/۷	۶۹		کل جهان

Sipri, yearbook, 1986, p. 332.

منبع:

جایگاه بیست کشور خریدار عمده سلاح در جهان سوم، در سالهای ۸۵ - ۱۹۷۰

کشور وارد کننده	درصد از کل واردات جهان سوم ۱۹۸۰-۱۹۷۷	درصد از کل واردات جهان سوم ۱۹۷۰-۷۹	فروشنده اصلی
عراق	۱۳/۷	۵/۵	شوروی سابق + فرانسه
مصر	۱۰/۳	۱/۵	ایالات متحده آمریکا
سوریه	۷/۸	۵/۹	شوروی سابق
هند	۷/۴	۴/۹	شوروی سابق
لیبی	۶/۵	۵/۴	شوروی سابق
عربستان	۵/۵	۸	ایالات متحده آمریکا
اسرائیل	۳/۹	۴/۵	ایالات متحده آمریکا
آرژانتین	۳/۵	۱/۶	آلمان غربی
اردن	۲/۵	۶/۵	ایالات متحده آمریکا
تایوان	۲/۴	۱/۹	ایالات متحده آمریکا
پاکستان	۲/۲	۱/۳	فرانسه + ایالات متحده آمریکا
کوبا	۲/۱	۱/۶	شوروی سابق
نیجریه	۱/۸	۲/۴	شوروی سابق
الجزایر	۱/۸	۲/۲	شوروی سابق
ونزوئلا	۱/۶	۱/۳	فرانسه
مراکش	۱/۵	۲/۹	فرانسه
آنگولا	۱/۵	-	-
برو	۱/۴	۲/۵	شوروی سابق + آمریکا
کویت	۱/۳	۱/۷	شوروی سابق + آمریکا
ایران	۱/۲	۸/۷	آمریکا تا قبل از انقلاب اسلامی
سایر کشورها	۲۰/۰	۱۴/۳	۱۶/۴

سهم صادرات
اتحاد شوروی

صادرات اسلحه ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق
به کشورهای جهان سوم ۱۹۸۵-۱۹۸۱

سهم صادرات
ایالات متحده آمریکا

۷/۷۲	۱۹	کشورهای کم درآمد	۱۵	۷/۲۱۷
۷/۴۶/۶	۱۶	کشورهای با درآمد متوسط	۳۵	۷/۶۷
۷/۲۵/۵	۰	کشورهای تازه صنعتی شده ^۱	۷	
۷/۲۰/۷	۲	کشورهای پر درآمد صادرکننده نفت	۶	۷/۱۱/۳
	۳۷	کل کشورهای دریافت کننده	۶۳	

Sipri, yearbook, 1986, p. 331.

منبع:

درصد منطقه ای سهمیه های تجارت سلاحهای عمده با جهان سوم
(۱۹۸۵-۱۹۸۱)

نام منطقه	۱۹۸۵ - ۱۹۸۱ درصد	۱۹۸۵ مبلغ به میلیارد دلار
خاور میانه	۵۰/۲	۳/۹۲۸
خاور دور و اقیانوسیه	۹/۲	۸۱۰
آمریکای جنوبی	۹/۵	۴۷۶
آفریقای شمالی	۹/۸	۳۹۱
آسیای جنوبی	۱۰/۵	۱۰۰۶
آفریقای جنوبی و منطقه	۷/۲	۱۰۵
صحرائ آفریقا		
آمریکای مرکزی	۳/۲	-
جمع واردات	۱۰۰/۰	۷۱۳۴

Sipri, yearbook, 1986, pp. 324,325.

منبع:

۱. گروه کشورهای تازه صنعتی شده جهان سوم براساس تحلیل‌های سیپری عبارتند از: آرژانتین، برزیل، اسرائیل، مکزیک، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان.

امنیت ملی و ابعاد آن

باید اذعان نمود که اکثر کشورهای جهان سوم تا چند سال اخیر در فهم تهدید نسبت به امنیت ملی، راه دیگران را طی نموده‌اند. این کشورها علی‌رغم اینکه با حجم وسیعی از تهدیدات داخلی مواجه بودند، اما منبع تهدید را در ورای مرزهای ملی خود جستجو می‌کردند. بر این اساس، برای مقابله با این تهدید به فکر توانمندی نظامی خود بودند، اما با پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی، جهان سوم با ابعاد جدیدی از تهدیدات مواجه شدند که ریشه‌های داخلی داشت. مشکلاتی مانند: فقر، گرسنگی، سطح پایین بهداشت، وضعیت زنان، سطح پایین درآمد سرانه، عدم مشروعیت سیاسی، عدم انسجام سیاسی و مشکلات زیست محیطی و جمعیتی، از ابعاد جدید تهدیدات نسبت به امنیت ملی کشورهای جهان سوم هستند. در سالهای اخیر، اغلب پژوهشگران امنیتی از لزوم مفهوم سازی امنیت ملی در کشورهای جهان سوم سخن می‌گویند، زیرا امنیت ملی در کشورهای جهان سوم بیشتر با مسائل داخلی و با مسائل مربوط به توسعه پایدار پیوند خورده است.

در بررسی تاریخچه امنیت ملی در می‌یابیم که این مفهوم ابتدا از کشور ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم نشأت گرفته است. بعد از جنگ جهانی دوم و پایان سیاست انزو و اگرای ایالات متحده در سیاست خارجی، لزوم حفظ تمامیت ارضی، بقای ملت و منافع ملی آمریکا مطرح شد و بر این اساس، این کشور شورای امنیت ملی را تشکیل داد و به دنبال آن، مباحث امنیت ملی و چگونگی حفظ آن در غرب و مراکز اجرایی و پژوهشی غرب رواج یافت. ما در این تحقیق، بحث در مورد تاریخچه ورود مفهوم امنیت ملی به جهان سوم و سازگاری یا عدم سازگاری این مفهوم در تبیین تهدیدات جهان سوم را به کنار می‌گذاریم و به ابعاد جدید امنیت در کشورهای جهان سوم می‌پردازیم.

زمانی که ما از اهمیت مسائل داخلی در امنیت ملی جهان سوم سخن می‌گوییم، این مسأله به معنای این نیست که امنیت و تهدیدات نظامی از اولویت برخوردار نیستند، بلکه این نکته نیز آشکار است که آسیب پذیری اجتماعی و اقتصادی در سراسر جهان سوم دارای ارتباط مستقیمی با امنیت ملی است و در اکثر موارد حتی از کشورهای پیشرفته نیز این ارتباط مستقیم‌تر است. تهدیدات در جهان سوم دارای پایه‌های اقتصادی و اجتماعی حداقل همسنگ با پایه‌های سیاسی و نظامی است. بنابراین، از لحاظ مفهومی، امنیت ملی بایستی منعکس‌کننده تهدیدات

ناشی از مسائل اقتصادی و اجتماعی باشد، خواه این امر به فرسایش مشروعیت صرفاً در داخل مربوط باشد، یا به نمودهای خارجی تقسیم‌بندیهای اجتماعی و شکستهای اقتصادی.^۱

الف - مشروعیت سیاسی و امنیت در جهان سوم

بر خلاف کشورهای صنعتی غربی، بیشتر کشورهای جهان سوم از بحران حاد مربوط به مشروعیت رنج می‌برند. آن دسته از رژیمهایی که مشروعیت خود را به ارزشها و هنجارهای سنتی استوار ساخته‌اند، یا افزایش جریان مدرنیزاسیون و وسیع اجتماعی فزاینده، در معرض خطر قرار دارند. از طرف دیگر، برخی رژیمها با به کارگیری عنصر نرادمندی و اغواگری ایدئولوژیک نسبت به بحران مشروعیت واکنش نشان داده‌اند. در هر حال، چنین اقداماتی بندرت به تقویت مشروعیت می‌انجامد. تصلب ساختاری، عقب ماندگی اقتصادی و مهمتر از همه، کمبود منابع ساری و جاری در کشورهای در حال توسعه جهان سوم، بندرت این اجازه را به رژیم حاکم می‌دهد که از توانمندی اجرایی و مناسبات قانونی که برای ایجاد و حفظ مشروعیت در جوامع نوین حیاتی است، بهره ببرند. ناکامی در برآورده ساختن نیازهای اولیه مردم، سرکوب انتظارات فزاینده شهروندان برای مشارکت در امور مختلف، اشتغال، عدالت و غیره، هم علت و هم معلول بحران مشروعیت است. تحولات سیاسی مانند کودتای نظامی، کودتای درون درباری، جانشینی موروثی و حکومت استبدادی بحران مشروعیت را عمیق می‌سازد.^۲

کاهش مشروعیت سیاسی^۳ در کشورهای جهان سوم می‌تواند منجر به بی‌ثباتیهای سیاسی - اجتماعی داخلی شود و نارضایتیهای داخلی را افزایش دهد، ضمن اینکه کاهش مشروعیت داخلی یک نظام سیاسی می‌تواند کشورهای همسایه را به مداخله در مسائل داخلی آن کشور ترغیب سازد، و در نتیجه چنین وضعیتی محیط ناامنی را خلق کند. گاهی مواقع رژیمهای سیاسی تلاش می‌کنند برای انحراف افکار عمومی و اعتراضات و

۱. همان، ص ۳۴۵.

۲. برای مطالعه بیشتر در مورد بحران مشروعیت در کشورها در حال توسعه نگاه به:

Leonard Binder; Crises in political development, Princeton: Princeton university press, (1972).

Samuel P. Huntington; Political order in Changing societies, (New haven: yale university press, 1968).

3. Political Legitimacy

شورشهای داخلی دشمنان جدید خلق کنند و تحت عنوان حفظ امنیت ملی به استفاده مشروع از زور و اختناق در داخل بپردازند.

کاهش مشروعیت سیاسی به نحوه مدیریت امنیت ملی هم صدمه می زند و باعث می شود که توانایی داخلی دولتها تحلیل رفته، توان سیاست سازی آنها کاهش یابد. برخی از نظامهای سیاسی برای مقابله با بحران مشروعیت تلاش می کنند یا قدرتهای بزرگ ائتلاف نمایند تا بدین وسیله از حمایت یک قدرت بزرگ، در نبود پایگاه داخلی خود، برخوردار باشند، اما این اتحاد نامتقارن، در نهایت به ضرر کشورهای جهان سومی تمام می شود و این کشورها استقلال و حاکمیت ملی خود را از دست می دهند و در نهایت قربانی منافع قدرتهای بزرگ می شوند.

ب- انسجام سیاسی و اجتماعی و امنیت در جهان سوم

عدم انسجام سیاسی و تشتت و تبدیل یک دولت - ملت به گروههای قومی متعدد ابعاد جدیدی را به مسأله پیچیده امنیت ملی در جهان سوم داده است. شاید ملموسترین مورد، ناکامی کشورهای در حال توسعه در ایجاد یک احساس مشترک عمومی درباره ارزشها و علایق ملی مشترک باشد. شکافهای گروهی ریشه دار، اجازه گرد آمدن نیازها، ارزشها و علایق ملی را پیش از آن مقدار که از قبل وجود داشته، نمی دهد. تلاش دولتها جهت یکسان سازی، بندرت به جایی رسیده و اغلب باعث به وجود آمدن جنبشهای قهرآمیز جدایی طلب گردیده است.^۱ تحرکات قومی و جدایی طلبانه، تمامیت ارضی و سیاسی کشور را به مخاطره می اندازند. در نتیجه، علاوه بر کاهش و عدم یکپارچگی سیاسی، هسته اصلی ناامنی داخلی را تشکیل می دهند. در برخی مواقع، مناقشات گروهی باعث می شود که مرز میان تهدیدات داخلی و خارجی مبهم جلوه کند. در ابتدا جنبشهای جدایی طلب قومی حالت محلی و محدود دارد، ولی ممکن است که این گروههای قومی و مخالف به دنبال کسب حمایت یکی از کشورها باشند. در نتیجه زمینه های ناامنی خارجی را فراهم می سازند. به هر حال، بحران انسجام سیاسی و اجتماعی، تواناییها و منابع داخلی را به مصرف رسانده، توان سیاسی کشور را فلج می سازد.

1. Donald L. Horowitz, "Patterns of ethnic separatism," comparative studies in society and History, vol. 23, April 1981), p.165 - 95.

ج - اقتصاد و امنیت در جهان سوم

اغلب کشورهای جهان سوم به لحاظ منابع فقیر و غالباً دارای مساحت کمی هستند و قدرت فیزیکی لازم را برای تحول وضع خویش یا حفاظت از خویش در برابر شرایط خارجی ندارند. چنین وضعیتی، نا امنی جهان سوم را ملموستر و مهمتر می‌سازد. ادامه اقتصاد تک محصولی یا اقتصاد دوگانه، توان صنعتی شدن را محدود می‌سازد و شرایط زندگی مردم را تنزل می‌دهد.

عدم توسعه یافتگی پایدار و محرومیت از رفاه اقتصادی، روحیه ملی را تضعیف می‌کند و ناآرامی اجتماعی را بر می‌انگیزد و در نتیجه، چند دستگی داخلی را شدت می‌بخشد. چنین وضعیتی می‌تواند اقدامات خصمانه را از جانب دشمنان بالقوه یا بالفعل باعث شود. بحران اقتصادی ممکن است به بحران مشروعیت منجر شود و رژیم حاکم را به فکر دشمن تراشی بیندازد و بحران امنیت ملی دست ساخته‌ای ایجاد نماید. غالباً چنین استفاده تصنعی از امنیت ملی، بشدت همه کشور را به مخاطره می‌اندازد. بعلاوه، یک اقتصاد ضعیف، پایه قدرت نظامی را که برای امنیت ملی مستی هم ضروری است، به خطر می‌اندازد. البته، مسائل اقتصادی و زیست محیطی به کشورهای جهان سوم اختصاص ندارد، بلکه مسائلی از قبیل بحران بدهی، فقر، رشد جمعیت، محیط زیست و مواد مخدر همگی با هم ارتباط دارند و حل همه اینها، مستلزم راه‌حلهای جهانی است و کشورهای جهان سوم به تنهایی نمی‌توانند با این مشکلات مبارزه کنند.

یکی از مشکلات کشورهای جهان سوم، مسأله بدهی و بحران بدهی^۱ آنهاست. این کشورها اغلب در پرداخت بدهیهای خود دچار مشکل هستند و این مسأله می‌تواند ثبات داخلی آنها را به خطر اندازد و زمینه مداخلات بین‌المللی را فراهم سازد. بحران بدهی یک بحران مالی برای بانکها و دارای اثرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشورهای جهان سوم است که می‌تواند مشروعیت این دولتها را کاهش دهد و بی‌ثباتی بین‌المللی را فراهم سازد.^۲

اساساً به هر میزان، دولت - ملت‌های موجود در نظام بین‌المللی ضعیفتر باشند، ثبات بین‌المللی هم کمتر است، زیرا اگرچه نظام بین‌المللی براساس گفته‌های «کنت والتز»^۳ آنارشیک است، اما

1 . Debt Crisis

2 . Robert J. Art and Robert Jervis; *International politics*, Adison - wesley educational publisher, sixth edition, 2003, p.271.

3 . Kenneth Waltz

این اوضاع آنارشیک خود به خود نظم دهنده هم هست، چیزی که والتز از آن به عنوان «اصل نظم دهنده‌گی»^۱ نام می‌برد، اما والتز یادآوری می‌کند که آنارشی بین المللی زمانی می‌تواند نظم ایجاد کند که نظام بین الملل متشکل از دولتهای مستقل، مقتدر و قوی باشد. «باری بوزان» هم به زبان دیگر به این مسأله اشاره دارد. بوزان در بحث محیط امنیتی اشاره می‌کند که هر چه قدر دولتهای تشکیل دهنده نظام بین الملل ضعیف باشند، محیط امنیتی حاصل از آن بی ثبات خواهد بود. وی معتقد است یکی از مشکلات کشورهای جهان سوم این است که از محیطهای امنیتی بی ثباتی برخوردارند و این محیطهای امنیتی بی ثبات، زمینه مداخله قدرتهای منطقه‌ای و بزرگ را فراهم می‌سازد.

جهانی شدن و ابعاد آن (نظام اقتصاد جهانی)

جهانی شدن عبارت است از نزدیک شدن کشورها و ملت‌های جهان به یکدیگر که نتیجه کاهش شدید هزینه های حمل و نقل و ارتباطات و نیز رفع موانع مصنوعی است که در راه جریان کالاها و خدمات، سرمایه، دانش و تا حدودی نیز افراد قرار دارد. جهانی شدن تأسیس نهادهای تازه‌ای را سبب شده است که همراه با نهادهای موجود در داخل مرزهای دولت ملی به فعالیت مشغولند. در عرصه جامعه مدنی بین المللی، گروه‌های جدیدی مثل جشن پنجاهمین سالگرد که برای کاهش دیون کشورهای فقیر فشار می‌آورد، به تشکیلات جا افتاده مانند صلیب سرخ پیوسته‌اند. جهانی شدن توسط شرکتهای فراملیتی، قدرتمندانه به پیش می‌رود و با خود نه فقط سرمایه و کالا، بلکه دانش فنی را نیز از مرزهای کشورها عبور می‌دهد.

جهانی شدن همچنین باعث شده که نهادهای بین المللی میان دولتها، مثل سازمان ملل که برای حفظ صلح تلاش می‌کند، سازمان بین المللی کار که در سال ۱۹۱۹ ایجاد شد و تحت شعار کار شرافتمندانه، اهداف خود را پیش می‌برد و سازمان بهداشت جهانی که به بهبود سطح بهداشت در کشورهای در حال توسعه نظر دارد، از نو مورد توجه قرار بگیرند.

سه نهاد عمده متولی جهانی سازی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی هستند که در زمینه تثبیت اقتصاد جهانی و حفظ تداوم روندهای اقتصاد جهانی

تئوپرالیستی بسیار مؤثرند. افکار و مقاصدی که به ایجاد سازمانهای اقتصادی بین‌المللی انجامید، افکار و مقاصد خوبی بود، ولی این سازمانها بتدریج و طی سالها بکلی دگرگون شدند. توجه اولیه صندوق بین‌المللی پول به اقتصاد کنیزی که بر تارسیه‌های بازار و نقش دولتها در ایجاد شغل تأکید داشت، جای خود را به افسون بازار آزاد دهه ۱۹۹۰ داد که جزئی از تفاهم واشنگتن میان صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و وزارت خزانه‌داری ایالات متحده آمریکا روی سیاستهای مناسبی است که راهکارهایی بکلی متفاوت از راهکار اولیه برای توسعه و تثبیت اقتصاد کشورهای در حال توسعه است.

البته، بتدریج، برای سیاستگذاران کشورهای در حال توسعه جهان سوم روشن شده است که جهانی شدن در روند کنونی، به وعده‌های هواداران آن جامه عمل نپوشانده و یا به آنچه که می‌تواند و باید برسد، نرسیده است. بر آیند سیاستهای تحت «تفاهم واشنگتن» غالباً این بوده که تعداد کمی به هزینه بسیاری دیگر و عموماً طبقات مرفه و هزینه فقر، مستفیع شده‌اند، و در بسیاری از موارد، منافع و ارزشهای بازرگانی بر نگرانیهای زیست محیطی، مردم سالاری، حقوق بشر و عدالت اجتماعی چربیده است.

جهانی سازی - به خودی خود - نه خوب است و نه بد، و توان آن را دارد که پیامدهای بسیار خوبی به بار آورد. مثلاً برای کشورهای شرق آسیا که جهانی سازی را به سبک و سیاق و با سرعت مورد نظر خود دنبال کرده‌اند، منافع بزرگی در برداشته است. علی‌رغم اینکه بحران سال ۱۹۹۷ موجب عقب‌نشینی‌هایی نیز در این زمینه گشت، اما در بسیاری از نقاط جهان، چنین منافعی حاصل نشده است. برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه، جهانی شدن پیامدهایی منفی نیز می‌تواند داشته باشد.

مثال ایالات متحده در اقتصاد بازار آزاد می‌تواند نمونه خوبی باشد. وقتی هزینه‌های حمل و نقل و ارتباطات پایین آمد و بازارهای محلی گسترش یافت، اقتصاد ملی جدیدی شکل گرفت و ملازم با آن، شرکتهای ملی جدیدی، پدید آمدند که با سراسر کشور تعاملات داشتند؛ اما اکنون یک حکومت جهانی وجود ندارد که به هر کشوری حساب پس بدهد و به نحوی قابل قیاس با آنچه حکومتهای ملی، فرآیندهای ملی شدن را هدایت می‌کردند، ناظر فرآیند جهانی سازی باشد. در عوض، نظامی داریم که می‌توان آن را اداره جهان بدون حکومت جهانی نامید؛ نظامی که در آن معدودی سازمان بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و معدودی

بازیگران دیگر که عبارتند از: وزرای دارایی، بازرگانی و تجارت که وابسته به منافع مالی و تجاری هستند، بر این عرصه تسلط دارند، ولی بسیاری دیگر که از تصمیمات آنها متأثر می‌شوند، هیچ فرصتی برای ابراز نظر ندارند. در واقع، زمان آن فرارسیده که برخی از قواعد حاکم بر نظام اقتصاد بین‌المللی تغییر یابد، چگونگی تصمیم‌گیریها در سطح بین‌الملل و نیز اینکه تصمیمات جهانی شدن به سود چه کسی تمام می‌شود، بازاندیشی شود و در روند کنونی برابری کمتر تأکید شود و بیشتر به آنچه قابل عمل است، پرداخته شود. مهم این است که توسعه موفقی که در شرق آسیا شاهد آن بوده‌ایم، در جاهای دیگر هم تحصیل شود.

ادامه بی‌ثباتی بین‌المللی هزینه‌های هنگفتی به همراه دارد. جهانی شدن می‌تواند تغییر شکل یابد و وقتی این کار صورت گرفت؛ به گونه‌ای که همه دولت‌ها از جمله دولتهای جهان سوم در سیاستگذارهای که بر آنها تأثیر می‌گذارد، نقش داشته باشند، امکان این خواهد بود که اقتصاد جهانی جدیدی به وجود آید که در آن رشد، نه فقط پایدارتر و آسیب‌ناپذیرتر باشد، بلکه ثمرات این رشد نیز به نحوی عادلانه‌تر میان همه تقسیم گردد. بر این اساس، جهانی شدن روندی است که می‌تواند در عرصه تعاملات بین‌المللی بسیار مؤثر واقع گردد.

جهانی شدن و تئوری نظام جهانی:

اگر از تعبیر فوکویی^۱ استفاده کنیم؛ مبنی بر اینکه: «هر قدرتی مقاومت می‌آورد»، می‌توان گفت که جهانی شدن به منزله قدرتی است که به دنبال آن است که سایه خود را به روی همه بگستراند و به عبارتی هژمونیک^۲ شود، موج مقاومت نیز در برابر آن قد علم کرده و در پی آن است که از هژمونیک شدن آن جلوگیری کند یا دست کم بتواند از امتداد قدرتی آن بکاهد. این که تا چه اندازه می‌تواند موفق شود، درباره‌اش بحثی نداریم، اما آنچه مسلم و قابل رؤیت است، این است که هر دو موج؛ «موج قدرت»^۳ و «موج مقاومت»^۴ و به عبارتی موج هواخواهان و موج مخالفان، بوضوح در هر بخشی از نظام جهانی کنونی دیده می‌شود. از مراکز نظام جهانی؛ پاریس، برلین، لندن، نیویورک تا حاشیه این نظام؛ یعنی دور دست‌ترین این نقاط، کشورهای فقیر امتداد دارد. به عبارتی، شمال و جنوب کم و بیش به طور یکسان این روند را مورد انتقاد قرار داده‌اند. از

1 - Foko

2 - Hegemonic Power

3 - The Wave of Power

4 - The Wave of Resistance

هر دو گروه بود که نشست سیاتل گردهماییایی از این قبیل را مورد اعتراض شدید قرار داد و به شکست کشاند. تظاهرات در سیاتل و در هر جای دیگری، در سالهای ۲۰۰۰ - ۱۹۹۹، و پس از آن اعتراضات و آشوبهای گسترده در آرژانتین، آفریقای جنوبی، نیجریه، اکوادور، برزیل و کره جنوبی نشان می‌دهد که جهانی شدن از بالا کورکورانه پذیرفته نشده و بایستی به جهانی شدن از پایین نیز عنایت داشت.^۱ این اعتراضات گسترده جهانی، همچنین نشان می‌دهد که شهروندان در فهم نظام لیبرال جهانی گامی به پیش برداشته‌اند. حال آنها می‌دانند که برای سرنوشت فرانسویها و آلمانیها، نه در پاریس و برلین، بلکه در نشستهای اروپایی تصمیم‌گیری می‌شود. تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت دهها میلیون برزیلی نیز دیگر نه در برازیلیا، بلکه بیشتر در واشنگتن (مقر صندوق بین‌المللی پول) انجام می‌شود.^۲

با این وصف، می‌توان سؤالات اساسی چندی را طرح کرد. حقیقت اقتصادی جهانی بر پایهٔ نولبرالیسم چیست؟ مطالعهٔ تاریخ نظامهای اقتصادی و امپراتوریهای اقتصادی گذشته و حال حاضر، چه چیزی به ما می‌آموزد؟ جوهرهٔ اقتصاد چیست؟ با تأمل در این سؤالات و سؤالاتی از این قبیل، می‌توان به اهمیت مطرح بودن و پایدار ماندن سؤال قدیمی «چه کسی سود می‌برد؟» پی برد. با نگاهی به تاریخ ادوار اقتصادی تا حال حاضر می‌توان یک حقیقت ذاتی را مشاهده نمود و آن اینکه به زبان ساده، همواره اقلیتی از ثروتمندان و اکثریتی از فقرا در هر نظام جهانی و امپراتوری اقتصادی وجود داشته‌اند و این قاعده هنوز به قوت خود پا برجاست. فقط آنچه که تغییر و تحول یافته است، سقوط و صعود امپراتوریهای اقتصادی است، نه چیز دیگر. همواره مرکز و پیرامون وجود داشته‌اند و مرکز با انباشت سرمایه در تمامی نظامها و شیوه‌های تولیدی - از معیشتی گرفته تا سرمایه داری - کنترل خود را بر پیرامون تشدید کرده و یک تقسیم کار ناعادلانه‌ای را به وجود آورده است.

گویی این خاصیت در بطن هر نظام اقتصادی در تمامی ادوار تاریخی وجود دارد که بازی آن بر مبنای حاصل جمع صفر^۳ بوده باشد: همه نمی‌توانند ثروتمند شوند. ثروت اقلیت در سایهٔ فقر اکثریت است و یا به عبارتی، فقر اکثریت به خاطر ثروت‌طلبی اقلیت بوده است. بر این مبنای و این قاعدهٔ بازی شاید بتوان چنین گفت که اگر همه بخواهند ثروتمند شوند، هیچ‌کس ثروتمند

۱. ادوارد آر. جونگ (این مون، پیشین، ص ۳۸۸).
۲. همان.

3. Zero - Sum Game.

نخواهد شد.

این وضعیت چه در نظامهای جهانی ماقبل جهانی اروپا و چه در نظام جهانی کنونی صادق است. نظریه نظام جهانی این سؤال را که «نظام جهانی کنونی بر چه ساختاری استوار است؟»، ریشه‌یابی کرده و یخوبی می‌شناساند. از این منظر، نظام جهانی از قرن شانزدهم با پیدایش سرمایه‌داری و روابط تولیدی خاص آن به وجود آمده است. پدید آمدن نظام تولید همگانی و طبقه کارگر و نیز انباشت سرمایه بی‌وقفه در اروپا موجب شده که اقتصاد اروپا بتدریج در جهان گسترش یابد. از نظر امانوئل والرستین^۱، به دلیل وجود پیوند میان بخشهای مختلف نظام سرمایه‌داری جهانی، توسعه و انباشت سرمایه در مرکز دقیقاً با توسعه نیافتگی و عدم پیدایش سرمایه کلان و نظام تولید پیشرفت در پیرامون مرتبط است و هر دو این بخشها کاملاً بر هم اثر می‌گذارند.^۲

به اعتقاد آندره گوندتر فرانک^۳ یکی دیگر از طرفداران این دیدگاه، در جهان جدید زنجیره مرکز و پیرامون از کشورهای سرمایه‌داری آغاز و به جوامع فقیر عقب مانده منتهی می‌گردد. در این زنجیره هر مرکزی برای خود چند پیرامون دارد و قمر یک مرکز ممکن است نسبت به بخش دیگر هر عقب مانده تر نظام جهانی، حالت مرکز داشته باشد. برای مثال، برخی از جوامع نیمه صنعتی به عنوان قمر کشورهای متروپل اصلی محسوب می‌شوند، اما این کشورها خود برای اقتصادهای کمتر صنعتی حالت مرکز دارند. حتی در داخل کشورهای توسعه نیافته نیز شهرها که نسبت به متروپل محلی، منطقه‌ای خود حالت پیرامونی دارند، نسبت به روستاهای همان کشور صورت مرکز را پیدا می‌کنند. به نظر فرانک، در این زنجیره، همه مراکز اقمار خود را استثمار می‌کنند و مازاد اقتصادی آنها را می‌بلعند. این زنجیره مرکز، پیرامون ساختار اصلی نظام جهانی را تشکیل می‌دهد. به طور خلاصه، از نظر فرانک در تمامی ادوار تاریخ، توسعه در مرکز منوط به وجود انحصار و بهره‌کشی از پیرامون موجود است.^۴ از نظر سمیر امین^۵ نیز پیدایش شیوه نوین

1. Immanuel Wallerstein

۲. همان.

3. Andre Gonder Frank

۴. یونگ ولت (۲۲ سپتامبر ۲۰۰۱) بیانیه ژنو، ترجمه ق. طولانی، ترجمان اقتصادی، سال سوم، شماره ۱۹، ۹

مهرماه ۱۳۷۹، ص ۳۱.

5. Samir Amin

انباشت سرمایه موجب ظهور نظام نوین جهانی شده و ساختارهای اصلی این نظام را شکل داده است. مرکز ثقل نظام جهانی، با تحقق انباشت سرمایه در اروپا به مرحله شکوفایی و انقلاب صنعتی رسیده و با انباشت بیشتر سرمایه در معدودی از کشورها قدم به مرحله امپریالیزم گذاشته است.^۱

بنابراین، همان طور که دیدگاه نظام جهانی بخوبی تشریح می‌کند، با یک دید واقع‌بینانه از نظامهای جهانی و همه ادوار اقتصادی، همواره زنجیره‌ای از کشورها و ملتها از طیف فقیر تا طیف ثروتمند مشاهده می‌شود. در این زنجیره سلسله مراتبی^۲، ثروتمندان همواره اقلیتی هستند که سودشان را به مرور زمان با فدا شدن منافع اکثریت و به فلاکت افتادن آنها افزایش داده‌اند. در اینجا مناسب است بر این مسئله متمرکز شویم که جهانی شدن و به قول برخیها جهانی‌سازی در این خصوص چگونه قابل تشریح است؟ در حالی که پیشرفتهای فنی ارتباطات تکنیکی و صنعتی بشر به طور معجزه آسایی در این عصر صورت گرفته است؛ عصری که بشر بیش از هر زمان دیگر ثروت تولید می‌کند، آیا این معادله نابرابر به شکل سابق باقی مانده است؟ آیا بازی هنوز بر اساس حاصل جمع صفر است؟ ثروتمندان از این بازی چه تلفیقی دارند و فقرا چه تلفیقی؟ چه کسانی سود می‌برند و چه کسانی ضرر می‌کنند و یا احساس می‌کنند که ضررشان ناشی از جهانی شدن است؟

واقعیت این است که جهانی شدن یا جهانی سازی، به تعبیر مخالفان این روند نتوانسته است در این معادله سابق که می‌گوید: «امتیازاتی که فقرا از دست می‌دهند، ثروتمندان از آن خود می‌کنند» تغییر چندانی به وجود آورد. در عین حال نیز نمی‌توان دقیقاً گفت که در شرایط فعلی، این کشورهای پیشرفته و یا ثروتمندان هستند که باعث عقب ماندگی و فقر کشورهای فقیر و پیرامونی شده‌اند، بلکه می‌توان گفت که وضعیت ساختاری جهانی به گونه‌ای است که همچنان به شیوه قاعده سستی عمل می‌کند. آیا کشورهای فقیر و پیرامونی آسیایی که مخالف جهانی شدن هستند، چه راهی در پیش دارند؟ آیا با قطع رابطه می‌توانند به شکوفایی برسند؟ به احتمال قوی نه، زیرا در صورت قطع رابطه، نه تنها به شکوفایی آنها افزوده نمی‌گردد، بلکه بر عکس، بدبختی

1. Stephen Haggard and Robert Kaufman; *The politics of Economic Adjustments: International Constraints Distributive Conflicts and State*, (Princeton University Press, 1992), pp.38 - 43.
2. Hlyarchical Linkage

و فلاکت آنها دو چندان خواهد شد و این نشان می‌دهد که ریشه فقرشان در کجاست؛ بیشتر بر عوامل داخلی ارتباط دارد، نه متغیرهای خارجی. یکی از اندیشمندان در این خصوص سؤال خوبی را مطرح می‌سازد. وی می‌پرسد: «آیا ما ثروتمندان می‌خواهیم به فکر درآمدهای خود باشیم یا به دنبال عدالت در جهان سوم هستیم؟» عدالت در مورد کشورهای جهان سوم قطعاً نمی‌تواند به این معنا باشد که ما درآمدها و دستاوردهای خود را به آنان منتقل سازیم و به دست خود برخی مزایای نسبی را که آنها می‌توانند برای ما داشته باشند، از میان ببریم. علاوه بر این، راندن شرکتهای چند ملیتی از جهان سوم چه نفعی می‌تواند برای آنها داشته باشد؟ کشورهای مزبور با سرمایه و دانش ناچیز خود هرگز نمی‌توانند سطح زندگی فقرا را بهبود بخشند.^۱

در خصوص این مسأله که سود پرندگان چه کسانی هستند و بازندگان چه کسانی، می‌توان با توجه به نوع مخالفان و موافقان که در ابتدای بحث عنوان شد، از رهیافت شکاف شمال - جنوب^۲ به این بحث پرداخت. می‌توان یک نوع طبقه بندی از کشورهای پیشرفته، در حال توسعه و عقب مانده یا فقیر و به عبارتی، از رهیافت تقسیم بندی مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون آن را بررسی کرد و از طرفی، حتی به خود کشورهای شمال متمرکز شد که در آنجا در نظام رقابتی مناطق سه گانه (اروپای غربی و مرکزی [سرمایه دار پیشرفته] ژاپن و آمریکا) بزرگان واقعی چه کسانی هستند؟ و همچنین می‌توان به توان رقابتی شرکتها و کمپانی ها و سرانجام به طبقات، گروهها و افراد سراسر جهان نظر انداخت، و دید که آیا چه طبقات و بخشهایی سود می‌برند و چه بخشهایی می‌بازند؟

طبقات، افراد؟

نئولیبرالیسم جهانی^۳ به طبقات مختلف در تمام مناطق نظام جهانی از مرکز، نیمه پیرامون گرفته تا پیرامون، تأثیرات متفاوتی بر جای گذاشته است. اعتراضات و مخالفتها بخوبی بازتاب این تأثیرات است؛ «زاپاتیستها»^۴ در مکزیک، اولین کسانی بودند که در سال ۱۹۹۶ یک گردهمایی بین المللی علیه نئولیبرالیسم برگزار کردند. این اقدام نقطه عطفی در روند مبارزه با

1. Richard and Waterbury; *A political Economy of the Middle East*, (Westview Press, 1990), pp. 56 - 61.

2 . North - South

3 . Global Neorealism

4 . Zapatists

جهانی سازی محسوب می شود و هنوز هم جنبشهای مخالف جهانی سازی بدان استناد می جویند.^۱ مدتی پس از قیام ژاپنیستها جنبشهایی شکل گرفتند که در سطح بین المللی فعالیت می کنند که از آن جمله می توان به «جبهه بین المللی زنان علیه فقر و خشونت علیه زنان»، «شکل گیری مخالفت بین المللی علیه سازمان تجارت جهانی» و بسیاری از موارد دیگر اشاره کرد.

عموماً در کشورهای در حال توسعه سیاستهای نئولیبرالیستی آثار افت و خیز بخشها، گروهها و طبقات را در پی داشته است. در نتیجه این سیاستها برخی از بخشها مثل صنعت و خدمات رشد بیشتری داشته و از توجه به بخش کشاورزی غفلت شده است.

قطع یارانه ها در نتیجه سیاستهای تعدیل، طبقات ضعیف و متوسط شهری را با فلاکت بیشتری مواجه ساخته، رانت خواری را افزایش داده و برخی از گروههای بالای اجتماعی هر چه بیشتر ارتقا یافته اند. در نتیجه عدم توجه به روستاها و سیاستهای آبیاری و اصلاحات ارضی، مهاجرت فزونی گرفته و باعث ازدحام شهرها، شغلای کاذب و گسترش کارهای خبیانی شده و خود اینها باعث مشکلات مسکن، تغذیه و حاد شدن مسأله امنیت غذایی، آشوبهای شهری و بی ثباتی شده است.^۲

عموماً در کل بخشهای نظام جهانی؛ کارگران، سندیکاها، طرفداران محیط زیست، کودکان و زنان تحت فشارهای شدید قرار گرفته اند. تغییر و تحول تولید و تکنولوژی انسان محور به تکنولوژی مبتنی بر دانش - محور، بیکاری را رواج داده است و افراد تحصیل کرده در سطح بالا و متخصص و فن آموز به سطح بالای اقتصادی ارتقا یافته اند. در مقابل افراد بی سواد یا کم سواد در شرایط بدی قرار گرفته اند. نیروی کار ماهر، نیروی کار غیر ماهر و نیمه ماهر را از صحنه تولید عقب رانده است، جوانان و حتی نوجوانان پولهای هنگفتی به جیب زده و پیرها و حتی میانسالها از دور خارج شده اند. همان طور که تارو می گوید: «مهارتهای نیروی کار به سلاح کلیدی عرصه رقابت در قرن بیست و یکم تبدیل می گردد. در قرن که در پیش است، منابع طبیعی، سرمایه و دانشهای فنی تولید محصول جدید بسرعت در جهان منتشر خواهد شد. مردم هم جابه جا

۱. تارولستر، وینارویی بزرگ (نبرد اقتصادی آینده ژاپن، اروپا و آمریکا)، ترجمه عزیز کیانوند، ص ۱۸.

2. Michael Piore and Charles Sabel; *The Second Industrial Divide: Possibilities of Prosperity*, (New York: Basic Books, 1984), pp. 61 - 3.

خواهند شد، اما آهسته تر از چیزهای دیگر.^۱

کشورهای پیشرفته، در حال توسعه، عقب مانده چگونه؟

این تقسیم‌بندی می‌تواند ترسیم خوبی از آثار و چشم‌اندازهای نئولیبرالیسم جهانی ارائه دهد. علاوه، نشان می‌دهد که وضعیت جهانی شدن حالت سخت و غیر منعطف نداشته، از پویایی حداقلی برخوردار است. البته، چنین نیست که هیچ‌امیدی به بهبود و پیشرفت وجود نداشته باشد، ولی امید به بهبود نسبی در گرو ارتباط با جریانات جهانی و نه قطع رابطه با آن، و سیاست‌گذاریهای اقتصادی درست است. نئولیبرالیسم هر چند علی‌رغم خواست مرکز ثقل آن در شمال، فرصتهایی نیز اعطا می‌کند، اما موفقتر آنهایی هستند که این فرصتها را دریابند. دریافتن این فرصتها در گرو ارتباط است، نه قهر. قهر کردن فقط می‌تواند تسلی بخش احساسات باشد، نه چیزی دیگر. خطر کردن بهتر از خطر به حاشیه افتادن است. به قول فرهنگ رجایی «جهانی شدن نه آرمان شهر و نه فاجعه است، بلکه دوران جدیدی از ویژگیها و چالشهای خاص خود است که پاسخ بشریت را می‌طلبد».^۲

عموماً کشورهای توسعه یافته شمال و شرکتهای چند ملیتی آنها سود برندگان واقعی از گسترش جهانی ایده‌های نئولیبرالیسم هستند. آنها به همین دلیل، از این ایده‌ها حمایت کرده، در پی ثبات و گشودن درهای بسته کشورهای دیگر و بازارهای نوظهور کشورهای در حال توسعه هستند. کشورهای شمال از این لحاظ موقعیت عقب‌ماندگی کشورهای فقیر را چنین تحلیل می‌کنند که آنها با واگرایی از نظام جهانی و بستن درهایشان باعث عقب‌ماندگی خود شده‌اند و تنها راه بهبود وضعیت را در گرو ارتباط با جهان می‌بینند. در این زمینه، کشورهای در حال توسعه را مثال می‌زنند که پیشرفت نسبی آنها در گرو ارتباط با جهان و بازکردن درهاست. آنها می‌گویند که «کشورهای در حال توسعه با رسیدن به رشد اقتصادی از طریق همگرایی از راهی که برگزیده‌اند، راضی به نظر می‌رسند. در این زمینه می‌توان مقایسه میان کره جنوبی و کره شمالی، مالزی و میانمار و حتی در نگاهی به گذشته، مقایسه میان اروپا و آفریقا را مثال زد».^۳

۱. تارولستر، همان، ص ۳۱۱.

۲. سباز مورت، هنریک، «کارلر مایان اقتصاد نوین»، ترجمه ع.فتاح‌زاده، ترجمان اقتصادی، سال سوم، شماره

۱۵، ۱۲ شهریور ۱۳۷۹، ص ۴۰.

۳. مهلر آرمین و هیگو، «دام جهانی سازی»، ترجمه هدایتی، ترجمان اقتصادی، شماره ۴، ص ۴۴.

بانک جهانی^۱ معتقد است که کشورهای در حال توسعه، از روند لیبرالیزه شدن نظامهای اقتصادی خود در طی بیست سال گذشته، بهره بسیاری در جهت افزایش میزان مساوات و درآمد سرانه برده‌اند. گزارش ۲۰۱۰ بانک جهانی خاطر نشان می‌کند: در مناطقی که موانع تجاری از میان برداشته شده‌اند، از جمله در شرق و جنوب آسیا و آمریکای لاتین، میزان صادرات از توسعه خوبی برخوردار بوده است، اما کشورهای فقیر همچنان از وجود موانع عمده‌ای که کشورهای صنعتی پیش روی آنها گذاشته‌اند، رنج می‌برند، از جمله موانعی که در مقابل ورود محصولات کشاورزی به کشورهای صنعتی قرار دارد و نیز یارانه‌های کشاورزی در کشورهای در حال توسعه به دلیل ضعف زیربنای و کمبود نیروی کار متخصص قادر به ایجاد تنوع در محصولات خود نیستند. بالاخره، بنا به ارزیابی بانک جهانی، آینده این کشورها در عرصه تجارت بین الملل منوط به توسعه اینترنت است.^۲

ریکاردو^۳ می‌گفت که هر قدر یک اقتصاد بازتر باشد، درآمد سرانه آن بیشتر می‌شود. این قضیه هنوز هم به قوت خود باقی است، همان‌طور که گزارش بانک جهانی نشان می‌دهد، بدرستی پیشرفت نسبی کشورهای در حال توسعه در باز کردن درهای اقتصادی خود و بر عکس، عقب ماندگی و فقر کشورهای فقیر و عقب مانده در بسته ماندن اقتصاد آنهاست.

این مطلب با تحقیقات دیگری تأیید شده است. برای مثال، جفری ساکس^۴ و اندرو وارنر^۵ دریافت‌اند که کشورهای در حال توسعه‌ای که دارای نظام اقتصادی عمدتاً باز هستند، طی سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ به طور متوسط ۴/۵ درصد رشد بوده‌اند، در حالی که کشورهای بسته کمتر از یک درصد رشد نموده‌اند. نتایج تحقیق جدیدی که توسط سازمان توسعه و همکاریهای اقتصادی^۶ صورت گرفته است، نشان می‌دهد کشورهایی که درهای خود را به روی تجارت جهانی باز نموده‌اند، سرعت رشدی معادل دو برابر کشورهایی داشته‌اند که راه نجات خود را در بستن درهای خود جستجو کرده‌اند.^۷

1. World Bank

۲. همان.

3. Ricardo

4. Jeffery Sox

5. Andrew Warner

6. Organization of Economic Cooperation and Development (OECD)

۷. همان، ص ۲۸.

تجربه سالهای اخیر نشان می‌دهد که جسارت در باز کردن درها سرانجام به رفاه منتهی می‌شود. این نکته را به هیچ وجه نمی‌توان انکار کرد که هشت کشور پرتشرقی آسیا (ببرها و ازدرها) از طریق همکاری تاریخی خود با اقتصاد جهانی، سرعت رشدی معادل سه برابر برخی کشورهای آمریکای لاتین که دیرتر در این راه قدم نهاده بودند، یافتند. چین را در نظر بگیریم. بدون طرح دنگ شیائوپینگ^۱ موسوم به چهار مدرنیزاسیون - که اواخر دهه ۷۰ مطرح شد - این کشور نمی‌توانست ملی دو دهه پشت دیوارهای خود از رشدی معادل ۸ تا ۹ درصد برخوردار شود. اگر آلمان ویران شده بعد از جنگ، بازارهای خود را نمی‌گشود و از مزایای حاصل از رشد صادرات بهره‌مند نمی‌شد، قطعاً معجزه اقتصادی که بسان یک افسانه به نظر می‌رسد، به وقوع نمی‌پیوست.^۲

در این راستا، اعلامیه سازمان بین‌المللی کار،^۳ شرکتهای چند ملیتی را مهمترین عامل بهبود شرایط تولید می‌داند. موافقان جهانی شدن می‌گویند که این اشعار که «جهانی شدن مساوی است با سوء استفاده از کودکان»، بدون در نظر گرفتن واقعیتها رواج یافته است: بنا به اعلامیه سازمان توسعه همکاریهای اقتصادی، ۷۰ درصد کارگران کودک در جهان سوم در مزارع برای والدینشان کار می‌کنند. ارتباط این بخش با تجارت جهانی همان قدر کم است که ممکن است یک ماهی با دو چرخه در ارتباط باشد. بر عکس، می‌توان گفت که با گسترش جهانی شدن و به تبع آن رشد اقتصادی، درآمد والدین بالا می‌رود و والدین اگر درآمدی معقول داشته باشند، هرگز به خاطر مبلغی ناچیز فرزندان خود را از رفتن به مدرسه محروم و به کار کردن وادار نمی‌کنند. زوایلر^۴ رئیس جمهوری سابق مکزیک نیز عبارت جالبی دارد. وی می‌گوید: «افراطیون چپ‌گرا و راست‌گرا، طرفداران محیط زیست و نمایندگان سندیکاها، اکنون ائتلافی را تشکیل داده‌اند که در واقع می‌خواهند کشورهای در حال توسعه را در مقابل کشورهای توسعه یافته حفظ کنند.»^۵

موافقان جهانی شدن، کشورهای شمال، شرکتهای چند ملیتی، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و مخصوصاً سازمان تجارت جهانی که هدف انتقادی سخت مخالفان قرار گرفته‌اند،

1. Deng Chiaooping Plan.

۲. تارولستر، همان، ص ۶۰

3. International Labour Organization

4. Zoller

۵. اتنومیسیت (۲۳ سپتامبر ۲۰۰۰)، «جهانی سازی: اشتباه در کجاست؟»، ترجمه م. ج. طاهری، ترجمان اقتصادی، سال سوم شماره ۱۹، مهر ۱۳۷۹، ص ۲۸.

می‌گویند که جهانی شدن بیشتر از آنکه یک مشکل باشد، یک بخش اساسی از راه حل قضیه، از طریق فرصت‌های ارائه شده توسط آن است. در واقع، زمانی که کشورهای فقیر در جهت برطرف نمودن عدم کاراییهای نهادی و سیاسی خود شروع به برداشتن گامهای جدی می‌کنند، ضمن ارتقای توان بالقوه جهت کسب منافع از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و رشد صادراتی بالاتر، تسهیل محدودیتهای تأمین مالی که آنها را مجاز به رشد در نرخهای بالاتر و بیشتر می‌نماید، فراهم خواهد ساخت. مثالهای اخیر در مورد کشورهای فقیر شامل بوتسوانا، ساحل عاج، موریس، موزامبیک، سنگال، اوگاندا و ویتنام است.^۱

به اعتقاد آنها، عقب نشینی از اصول آزاد سازی بسیار پر هزینه و معمولاً برای کشورهای فقیر زیان‌آور است. این امر از تجربه قرن بیستم کاملاً مستفاد می‌گردد. زمانی که تجارت جهانی و سرمایه‌گذاری بین مرزی در دهه ۱۹۳۰ به طور ماریپیچ کاهش یافت، تمامی مناطق از جمله کشورهای در حال توسعه به سختی آسیب دیدند. به طور مشابه، در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ قسمت اعظم کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا برای تخصیص نامناسب منابع، تورم افسار گسیخته و بی‌ثباتی مالی به علت آغاز سیاستهای اقتصادی حمایت‌گرایی داخلی، بدهیهای سنگینی را پرداختند. بر عکس، طی ۴۰ سال گذشته گرایش پرون مرزی و در جهت رشد، قسمت اعظم کشورهای آسیای شرقی را از فقیرترین مناطق جهان، به پویاترین مناطق آن تبدیل کرد. این موفقیت بدون دسترسی و ادغام در بازار جهانی، غیرقابل تصور است. بحرانهای مالی آسیای جنوب شرقی، به هیچ وجه این نتیجه را تغییر نمی‌دهد. بحرانها فقط تأکید می‌کنند که جهانی شدن هم فرصت‌های اقتصادی را افزایش می‌دهد و هم تقاضاهای مربوط به سیاستهای اقتصادی و نهادی جهت پوشش ریسک و اثرات شرکتهای خارجی را اضافه می‌کند.^۲

مخالفان چه می‌گویند؟

آنهايي که بازنده هستند و يا به عبارتی بهتر، بازندگی خود را ناشی از جهانی سازی می‌دانند؛ آنهايي که در شهر میاتل در روز برگزاری اجلاس سیاتل گرد آمدند و فریاد زدند: «جهان کالایی

۱. لوکی (۶ دسامبر ۲۰۰۰) «اقتصاد جهان در گزارش سال ۲۰۰۰ بانک جهانی»، ترجمه علی اکبر پور، ترجمان اقتصادی، ص ۴۲.

۲. بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، «هدفهای اقتصاد جهان»، ص ۴۴.

برای فروش نیست؛ جهانی سازی یعنی استعمار جدید.^۱ آنها سیاستهای نهادهای جهانی؛ سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و شرکتهای چند ملیتی را در خدمت استعمار شمال و به ضرر کشورهای فقیر می دانند به همیت علت، این نهادها آماج حملات شدید اینها قرار گرفته اند. به نظر آنها، این نهادها مجموعه ای یکسان و همجهت هستند و در طول سالهای فعالیت خود بیشتر بر اساس آموزه های نئولیبرالیسم عمل کرده اند و در جهت سازمان دادن به تجارت جهانی در راستای تأمین منافع همه انسانها کوشش نکرده اند. آنها با کمک و اعتبارها و وامهایی که در اختیار کشورهای بدهکار قرار می دهند، آنها را وادار می کنند که سیاستهای نئولیبرالیستی را به مورد اجرا گذارند. این کار با تحمل برنامه های اصلاح ساختاری برای کشورها صورت می گیرد. در پایان، همواره اقلیتی از این فرآیندها سود می برند، در حالی که اکثریت بازنده می شوند.^۲

شایان ذکر است که مخالفان و منتقدان یا در پی انحلال کامل این نهادها هستند و یا به دنبال اصلاح آنها. گروههای مخالف صندوق بین المللی پول^۳ و بانک جهانی بر خلاف گروههای مخالف سازمان تجارت جهانی، هنوز برنامه منسجمی برای جایگزینی نهادهای مورد انتقادشان ارائه نکرده اند. با وجود این، خطوط مشترک واضحی در مطالعات آنها مشاهده می شود. اصلی ترین این مطالعات القای کامل بدهیهای کشورهای در حال توسعه و کنترل جریان سرمایه از طریق ابزارهای بازدارنده مختلف، از جمله مالیات تولید است. عقیده بر این است که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در سایه چنین اقداماتی می توانند تلاش و انرژی خود را به طور مفیدتر و مطلوبتری در جای دیگری خرج کنند.

دیگر منتقدان نه خواهان انحلال، بلکه خواهان اصلاح هستند؛ شفافیت در تصمیم گیریها، اعطای اختیار حق رأی مساوی به همه اعضای کمیته پولی بین المللی صندوق (شامل ۲۴ عضو)، مطرح کردن برنامه های صندوق در مجالس کشورهای ذی نفع؛ انجام مطالعات قبلی درباره آثار زیست محیطی، اجتماعی و فرهنگی برنامه های این نهادها از سوی سازمانهای مستقل؛ ارزشیابی

۱. ابوطالب عبدالهادی، «چالش های تازه در انتظار جهانی سازی»، ترجمه علی زارع زاده، ترجمان اقتصادی،

سال سوم، ۲ مهر ۱۳۷۹، ص ۳۸.

۲. یوگنه ویت «مرگ بر نئولیبرالیسم»، ترجمه ق. طرلانی، ترجمان اقتصادی، سال سوم، شماره ۱۹، ۹ مهر

۱۳۷۹، ص ۳۹.

برنامه‌های صندوق و بانک جهانی؛ و ایجاد مکانیسم کمک به مردم کشورهای که متحمل سیاستهای تعدیل می‌شوند.^۱

هزاره جدید در حال آغاز شدن است که شاهد ایجاد شکاف افزودتری میان کشورهای شمال و جنوب، و شرق و غرب، فقیر و غنی، مرد و زن، پیر و جوان و مناطق روستایی و شهری هستیم. روند جهانی نئولیبرال اختلافات را تشدید می‌کند. هر چند پیامدهای منفی جهانی شدن خیلی عظیمی از انسانها را تحت تأثیر قرار داده، و می‌دهد، ولی در این میان زنان و کودکان سنگین‌ترین بها را می‌پردازند. سیاستهای نئولیبرال مآبانه به اعتقاد مخالفان منجر به گسترش فقر در میان زنان شده است. زنان و کودکان به عنوان ابزار در اختیار صنایع سکس بین‌المللی قرار گرفته‌اند و پدیده خشونت علیه زنان ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته است. بنا بر این، پدیده جهانی شدن نه تنها نئولیبرال است، بلکه می‌توان صفت جنسی را نیز بدان اطلاق کرد.^۲ از نظر مخالفان سیاره محدود ما مورد چپاول قرار گرفته، بازارهای مالی بر تمام شؤون زندگی انسانها تسلط پیدا کرده‌اند، از رفت و آمد آزادانه انسانها در عصر ارتباطات ممانعت به عمل می‌آید و هر روز مهاجرت غیرقانونی و اسثمار و بهره‌کشی از مهاجران و محدود کردن آنها و رشد بی‌سابقه خارجی ستیزی و نژادپرستی گسترش یافته است.

آنچه مخالفان جهانی سازی را بیشتر تحریک می‌کند، پیامدهای اجتماعی نامطلوب و مخرب جهانی سازی است. نئولیبرالیسم باعث شده است که نقش دولت در جامعه محدودتر از پیش شود و بدین ترتیب، از حجم خدمات بومی کاسته شود. همچنین دنبال کردن سیاست خصوصی سازی موجب شده است که نظامهای بهداشتی، آموزشی و همچنین چتر بیمه‌های اجتماعی تهدید شوند. همچنین دستاوردهای اجتماعی در سراسر جهان نابود شده و هر روز که می‌گذرد، نقش سندیکاها محدودتر از پیش می‌شود.

شرایط کاری رفته رفته بسیار دشوار می‌شود و ساختارهای قدیمی و شناخته شده در بازار کار بتدریج جای خود را به ساختارهای تازه‌ای می‌دهند که هیچ مقبولیتی ندارند. همچنین روابط میان دو جنس مخالف همچنان با مشکلاتی بزرگ همراه است و فقر در میان زنان گسترش یافته

1. Caroline Thomas and Peter Wilkin (eds); *Globalization and the South* (London: Mcmillan Press, 1997), p 43.

2. *Ibid.*, pp. 48 - 49.

و خشونت علیه آنان تداوم دارد. مسایل زیست محیطی نیز در مبارزه با جهانی شدن از اهمیت محوری برخوردار است. مبارزه با دستکاری ژنتیک در ارگانسیمها ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته است و این مسأله نشان دهنده آن است که مسایل زیست محیطی نقش برجسته‌ای در مبارزه با جهانی شدن ایفا کند.^۱

موقعیت دموکراسی ستون اصلی دیگر انتقاد جهانی از نئولیبرالیسم محسوب می‌شود. هر روز که می‌گذرد، حجم بیشتری از شهروندان در قبال آن دسته از نهادهای سیاسی و مالی قرار می‌گیرند که هیچ نظارت مردمی بر تصمیم‌گیریهایشان ندارند. مبارزه با شستشوی مغزی ایدئولوژیک که هدف آن القای این ادعاست که هیچ راهی جز نئولیبرالیسم وجود ندارد، گسترش یافته است.

به طور کلی، از نظر مخالفان، لیبرالیسم اقتصادی امکان توانایی خودگردان جنوب را از آن می‌گیرد. خط مشی‌هایی که برای توسعه و رشد ترویج شده و می‌شود، هیچ کدام به توسعه جنوب منتهی نشده، بلکه باعث افزایش فاصله طبقاتی و فقر شده است. ایدئولوژی مسلط جهانی شدن، لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی است که از دهه ۱۹۷۰ با فروپاشی سیستم ویرتن وودز^۲ شروع شده است. از آن زمان، تمام برنامه‌هایی که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در قالب بدهیها، اقتصاد ملی، خصوصی سازی و برنامه غذایی، بهداشت و صادرات و... ارائه داده، در جهت این بوده است که کشورهای سرمایه‌داری غالب گردند.^۳

نتیجه‌گیری

روند جهانی شدن و طرز تلقیات در مورد آن، به گونه‌ای پیش می‌رود که فرد باید یا طرفداری کند و یا مخالف باشد و یا حداقل بی‌طرف. آیا پاسخ دیگری وجود ندارد؟ منبع تراشی، سندسازی و آمارسازی که یکی از ایرادات بزرگ محققان در عرصه سیاسی و بین‌المللی است و باعث می‌شود که واقعیتها را وارونه ببینیم، در این عرصه نیز بسیار فراوان به چشم می‌خورد. بزرگان همواره مدارک و اسنادی حاکی از این که جهانی شدن باعث تسری پیشرفت و توسعه به کشورهای دیگر شده و می‌شود و آمارهایی که نشان دهنده این پیشرفت باشد، نشان می‌دهند، و

۱. دوبرنا، فرانسوا، ماهیت جهانی سازی و انواع آن، ترجمه ص. کباظم‌پور، ترجمان اقتصادی، مهر ۱۳۷۹، ص ۲۸.

۲. همان.

بر عکس، مخالفان مدارکی نشان می‌دهند که حاکی از استثمار و شکاف فزاینده میان فقیر و غنی شده و می‌شود. این منبع تراشیه‌ها در رشته روابط بین الملل و مسایلی از این قبیل باعث سردرگمی شده و موجب شده که به تئوریهای توسعه و مکاتب مختلف اعتماد چندانی وجود نداشته باشد. به علاوه، ناتوانی فزاینده اکثر این تئوریها و مکاتب مخصوصاً در قرن بیستم در کشف نارسایها و علل عقب ماندگی کشورهای فقیر و جهان سوم و تجویزهای نامناسب به این بی‌اعتمادیها افزوده و باعث این طرز تلقی شده است که آنها خود شیوه‌ها و راه‌حلهایی در جهت استثمار و استثمار بوده است و نه حل مشکل. تئویرالیسم جهانی نیز از همان نوع است. در چنین شرایطی آیا راه‌حلهای کنونی و آینده، می‌توانند اعتماد جهان را جلب سازند، و هم از این جهت است که به سیاستهای تئویرال و نهادهای صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی به دیده سوء نگرسته می‌شود.

طرفداران سرسخت جهانی شدن چنان از آن صحبت می‌کنند که گویی آن کاملاً به وقوع پیوسته و گریزی از آن نیست و همه در مقابل کار انجام شده قرار گرفته‌اند. برای مثال بیل کلinton^۱ و تونی بلر^۲ جهانی شدن را حقیقتی از زندگی می‌دانستند که هیچ جایگزین دیگری برای آن وجود ندارد.^۳ به همین جهت، چنین برمی‌آید که مخالفت با جهانی شدن فایده‌ای در بر نداشته، فقط می‌تواند ابراز احساسات باشد. عده‌ای دیگر در مقابل، چنان از آن صحبت می‌کنند که جهانی شدن هنوز صورت نگرفته و گذشته همچنان برقرار است. برای مثال، رهیافت محافظه کارانه و واقعگرا تغییر آنجانی نمی‌بینند و به قول ساموئل هانتینگتون^۴ «سیاست طبق معمول ادامه می‌یابد.» و آن مبارزه برای قدرت است و از نظر رهیافت رادیکال و انقلابی جهانی شدن ادامه همان روشهای قدیمی است. «صحنه جدید صرفاً مرحله جدیدی در ابراز بلندپروازیهایی امپریالیستی است.»^۵

دیدگاه معتدل در این اثنا چنین بیان می‌کند که جهانی شدن هنوز به طور کامل تحقق نیافته و حالت ویژه‌ای که گریز از آن میسر نباشد، به خود نگرفته است، بلکه می‌توان مقاومت کرد و

1. Bill Clinton.

2. Tony Blair.

۳. همان.

4. Samuel Huntington.

5. James H. Mittelman; *The Globalization Syndrome: Transformation and Resistance* (Princeton Nj: Princeton University Press, 2000), p. 61.

حالات دیگر و انسانی‌تری به آن اعطا نمود. دیدگاه یاد شده، دیدگاه مسلط هواداران را که معتقدند «جهان، خصوصی سازی» شده است، رد می‌کند. دیدگاه مسلط از «خصوصی سازی جهان» بحث می‌کند. «خصوصی سازی جهان» یعنی تأکید بر این مطلب که یک الگوی اقتصادی نئولیبرال و مجموعه‌ای از قوانین بازار برای تمامی حکومتها و شهروندان سرتاسر جهان مفید و مناسب است. خصوصی سازی جهان؛ یعنی ادعای این موضوع که این دنیای اقتصادی بخوبی و با سلامت در جهت منافع اکثریت عمل می‌کند و روز به روز عملکرد آن بهتر می‌شود. چنین ادعایی در حالی مطرح می‌شود که شواهد نشان می‌دهد اقتصاد جهانی کنونی نابرابریها و بی‌عدالتیها را بیش از پیش دامنه‌دارتر کرده و می‌کند. این نابرابریها در زمینه‌هایی مثل کار، آموزش و پرورش، فن‌آوری، آب، غذا، پول، بیماری و مرگ و میر مشاهده می‌شود.^۱

در واقع، می‌توان گفت که محدود کردن مباحث به دیدگاه مسلط، به نوعی تأکید بر این مطلب است که جهان خصوصی شده است و این فرآیند از مدتها پیش در جریان است و بنا بر این، تنها اقدامی که در مواجهه با این فرآیند می‌توان انجام داد، مخالفت و اعتراض علیه آن است. اما همان‌طور که گفته شد - دیدگاه متفاوت دیگری هم وجود دارد که چندان رایج نیست. این دیدگاه بر این باور است که خصوصی سازی جهان، به انجام رسیده است و نه امری بازگشت‌ناپذیر است؛ خصوصی سازی جهان تنها شیوه ممکن جهانی شدن نیست و مطمئناً شیوه‌های دیگری نیز وجود دارد که می‌توانند وزنه‌های مخالف و تعدیل‌کننده این خصوصی سازی باشند و در جهت مخالف خصوصی سازی حرکت نمایند. این شیوه‌های دیگر دقیقاً از نوع «مشارکتی» هستند. برای مثال، می‌توان از شیوه‌های مشارکتی در زمینه آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر نام برد. شیوه‌های مشارکتی که هیچ کدام محدود و محصور به مرزهای سیاسی، جغرافیایی و زمانی نمی‌شوند و همچنین می‌توانند مقدمه‌ای برای سایر اشکال مشارکتی، از قبیل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشند.

خلاصه، از نظر این دیدگاه آنچه باید غیرخصوصی شده، از انحصار خارج شود، خود مفهوم جهانی شدن است؛ «مفهوم اقتصادی - سیاسی انحصاری که تنها یک حرکت و یک مسیر را مشروع می‌داند و آن مینا قرار دادن اقتصاد و سپس تحت تأثیر قرار دادن سایر بخشهای فعالیتی

1. Colin Hines; *Localization: A global Manifesto*, (London: Earthscan, 2000), pp. 101 -

2.

بشر است. برای غیر خصوصی کردن مفهوم جهانی شدن باید راه حل سیاسی غیر از استدلالات موافق یا مخالف جهانی شدن برگزید.^۱ به همین منظور، اول باید پدیده‌ای که از آن به عنوان جهانی سازی یاد می‌شود، بخوبی روشن گردد که آن همان تلاش برخی سیاستمداران، و مدیران اقتصادی در رسانه‌ها برای خصوصی سازی جهان تحت عنوان جهانی سازی است و دوم؛ نشان دادن و پی‌ریزی دیگر اشکال جهانی سازی است که امروزه در جهان جریان دارد و درست برخلاف جهانی سازی سیاستمداران و بزرگان اقتصادی از نوع مشارکتی و جهانی است: بسیج بین‌المللی شهروندان در مورد برخی مسائل شخصی یا جمعی، همکاری، مبادلات علمی در موضوعات تحقیق مشترک و تبلیغ یا پرداختن به فرهنگهای فراموش شده و یا مورد تحقیر واقع شده، نمونه‌هایی از این نوع مشارکت است.^۲

آنچه دربارهٔ اجلاس سیاتل و اعتراضات و مخالفت در برابر آن اهمیت دارد، آغاز توجه به این حقیقت بود که نئولیبرالیسم جهانی یک امر اجتناب‌ناپذیر در نظام اقتصاد جهانی چنانکه کلیتون و تونی بلر مطرح کرده‌اند - نبوده، بلکه دارای مخالفان بسیاری است. واقعیت آن است که نظر افراد فوق‌الذکر به دلیل گرایش شدید آنها به اقتصاد سرمایه‌داری نئولیبرال، در راستای نئولیبرالیسم ارزیابی می‌گردد. «جهانی شدن (نئولیبرال) موجود از بالا» باید جای خود را به «جهانی شدن از پایین» نیز بدهد و این مورد اخیر، نوع متفاوتی از جهانی شدنی است که هدفش کاهش نابرابریها ضمن حفظ برخی از تنوعات و تفاوت‌های محلی^۳ است.^۴ برای مثال، نوشته‌های اخیر وودز^۵، شولت^۶ اسکافر^۷، هوگولت^۸ امین و گرماین^۹ هر چند، خطوط اصلی آنها راجع به ساختارهای جهانی شدن واقعاً موجود و یا جهانی شدن از بالاست، ولی فصول مهمی را به مقاومت اختصاص داده‌اند. آثار این اندیشمندان از بسیاری جهات نخستین نمونه‌هایی از توجه به جایگزینهای جهانی شدن نئولیبرال، با عنایت به رویدادهای سیاتل در نوامبر - دسامبر ۱۹۹۹

1. Randall D Germain; *Globalization and its Critics*, (Basingstocke: Macmillan, 2000), p. 38.

2. Ngair Woods; *The Political Economy of Globalization* (Basingstocke: Macmillan, 2000), pp. 28 - 31.

3. Local.

4. Amartya Sen; *Development as Freedom*, (New York: Alfred Knopf, 1999), pp. 16 - 18.

5. Woods.

6. Scholte.

7. Schaffer.

8. Hoogvelt.

9. Germaing.

است.^۱

آمارتیاسن^۲ نیز در کتاب توسعه به مثابه آزادی (۱۹۹۹) نوع تعدیل شده‌ای از نئولیبرالیسم را ارائه می‌دهد که می‌توان آن را نئولیبرال عمل‌گرایانه خواند. نعهد او به نئولیبرالیسم، سازگار ساختن آن با گسترش آزادی صرفاً به وسیله گسترش آزادیهای شخصی و تعدیل افراد به مقتضیات رقابت بازار جهانی است. او از این طریق آزادی را چنین تعریف می‌کند که دربرگیرنده نه تنها آزادیهای سیاسی، بلکه دسترسی به خدمات اساسی و کاهش محرومیتها از طریق مشارکت در مبادلات بازار را نیز در برمی‌گیرد.

واقعیت آن است که روند جهانی شدن در تعاملات بین‌المللی کنونی، آن گونه که نخبگان اجرایی - سیاسی چون کلینتون و یلر، اذعان داشته‌اند، بیشتر جهانی شدن از بالا به پایین است. نگاهی گذرا به سیاستهای صندوق بین‌المللی پول در روند نئولیبرالیسم جهانی، بیانگر این مسأله اساسی است که سیاستهای صندوق به عنوان سازمانی که منافع بازارهای مالی جهانی را دنبال می‌کند، دقیقاً در تضاد با انجام وظیفه اصلی آن است که کمک به کشورهای بحران زده و اعتلای ثبات اقتصادی جهان است.

اگر گروههای پولی و مالی بر تفکر صندوق بین‌المللی پول حاکمند، گروههای تجاری هم از همان کارکرد مسلط در سازمان تجارت جهانی برخوردارند. دقیقاً همان گونه که صندوق بین‌المللی پول به مسایل مربوط به فقر واقعی نمی‌گذارد و حاضر است میلیاردها دلار بابت ضمانت مالی بانکها بپردازد، ولی مبلغ ناچیزی برای یارانه مواد غذایی آنهايي که به خاطر برنامه‌های صندوق از کار بیکار شده‌اند، ندهد، سازمان تجارت جهانی هم، تجارت را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهد.

در حالی که به نظر می‌رسد این سازمانها، منافع پولی و مالی و تجاری را بر هر چیز دیگری برتر می‌دانند، خود آنها مطلب را چنین نمی‌بینند. در واقع، آنها معتقدند که دستور کاری که دنبال می‌کنند، به نفع عموم است. علی‌رغم شواهد خلاف این، بسیاری از وزیران بازرگانی و اقتصاد کشورهای توسعه یافته غربی معتقدند که در نهایت پکایک افراد از آزادسازی تجاری و بازار

1. Sandbrook Richard; *Globalization and the limits of Neoliberal development doctrine*, *Third World Quarterly*, vol 21, No. 6, p. 1072.

2. Amar tyasen.

سرمایه منتفع خواهند شد، بسیاری از کارشناسان اقتصادی و مالی نیز چنان به این امر باور دارند که از مجبور کردن کشورها برای قبول این اصلاحات به هر وسیله ممکن، حتی اگر حمایت مردمی برای آن وجود ندارد، دفاع می‌کنند.

ولی در واقع بر اساس داده‌های گواه و مؤیدات موجود، روند جهانی شدن موجود که در چارچوب توریک نیولیبرالیزم اقتصادی قرار می‌گیرد، چندان با امنیت ملی کشورهای در حال توسعه جهان سوم همسویی ندارد و چالشهای جدی در زمینه امنیتی این کشورها با روند موجود در سطح جهانی، به چشم می‌خورد. در واقع، بزرگترین چالش موجود برای امنیت ملی کشورهای جهان سوم به خود سازمانهای فوق الذکر مربوط نیست، بلکه در محدودنگری آنهاست. اگر قرار است به منافع بالقوه جهانی شدن دست یابیم، مراقبت از محیط زیست، اطمینان نسبت به اینکه فقرا در تصمیم‌گیریهایی مربوط به خودشان سهمی دارند، اعتلای مردم‌سالاری جهانی و تجارت منصفانه از ضروریات است.^۱

در واقع، جهان جای پیچیده‌ای است. روند کنونی نیولیبرالیزم در عین حال که چالشهایی را برای کشورهای جهان سوم پدید می‌آورد، فرصتهایی را نیز برای این دولتها فراهم می‌سازد. واقعیت آن است که در دوران پساجنگ سرد، بویژه پس از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، شبکه‌ای و درهم تنیده‌تر شدن مقوله‌های امنیت در عرصه نظام بین‌المللی و دوران گذار اصلاحات اقتصادی در کشورهای جهان سوم به سمت اقتصاد جهانی، تهدیدات موجود برای امنیت کشورهای در حال توسعه است، نه بعد خارجی که بیشتر ناشی از بحرانهای مشروعیت و عدم انسجام سیاسی داخلی است و می‌تواند زمینه‌ساز بی‌ثباتی برای این کشورها گردد.

ساختارهای ناموزون داخلی کشورهای در حال توسعه و عدم همخوانی آنها با روندهای جهانی پذیرفته شده که بعضاً به دلیل ذهن توهم‌نگر نخبگان سیاسی - اقتصادی کشورهای جهان سوم است، مقوله‌ای پیچیده است که می‌تواند به مثابه مانعی اساسی در مقابل فرصتهای جهانی شدن موجود و برجسته کردن تهدیدات آن برای امنیت ملی آنها، تلقی گردد و بر این اساس، اصلاح ساختارهای نامنسجم داخلی و دگرگون نمودن ذهنیت خاص نخبگان حاکم بر این کشورها، امری ضروری است.

۱. Mc Grew, Anthong, *The Transformation of Democracy Globalization and Territorial Democracy*, Cambridge: Polity Press, 1997, pp. 16 - 17.

فهرست منابع

- فارسی

- ادوارد ای. آرر و چونگ این سون، امنیت ملی و جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۷۹.
- اکونومیست (۲۳ سپتامبر ۲۰۰۰)، «جهانی سازی: اشتباه در کجاست؟»، ترجمه م. ج. طاهری، ترجمان اقتصادی، سال سوم شماره ۱۹، ۹ مهر ۱۳۷۹.
- تارولستر، رویارویی بزرگ (نبرد اقتصادی آینده ژاپن، اروپا و آمریکا)، ترجمه عزیز کیاوند، چاپ سوم، نشر دیدار، تهران، پاییز ۱۳۷۵.
- دوپیرنا، فوانسوا، «ماهیت جهانی سازی و انواع آن»، ترجمه ص. کاظم پور، ترجمان اقتصادی، ۹ مهر ۱۳۷۹.
- سایز مورت، هنریک، «کارفرمایان اقتصاد نوین»، ترجمه ع. فتاح زاده، ترجمان اقتصادی، سال سوم، شماره ۱۵، ۱۲ شهریور ۱۳۷۹.
- عبدالهادی، ابوطالب، «چالش‌های تازه در انتظار جهانی سازی»، ترجمه علی زارع زاده، ترجمان اقتصادی، سال سوم، ۲ مهر ۱۳۷۹.
- قادری، حاتم، مجموعه مقالاتی پیرامون جهان سوم، انتشارات سفیر، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸۳.
- کارول سای و تز و سیلویا و ودبای، شوروی و جهان سوم، ترجمه علیرضا طیب، قومس، تهران، ۱۳۷۰.
- لژکو (۶ دسامبر ۲۰۰۰) «اقتصاد جهان در گزارش سال ۲۰۰۰ بانک جهانی»، ترجمه علی اکبر پور، ترجمان اقتصادی.
- مهلر آرمین و هیکو، «دام جهانی سازی»، ترجمه هدایتی، ترجمان اقتصادی، شماره ۶.
- یوگنه ولت «مرگ بر نتولیرالیسم»، ترجمه ق. طولانی، ترجمان اقتصادی، سال سوم، شماره ۱۹، ۹ مهر ۱۳۷۹.

- انگلیسی

- Amartya Sen; **Development as Freedom**, (New York: Alfred Knopf, 1999).
- Caroline thomas and Peter Wilkin (eds); **Globalization and the South** (London: Mcmillan Press, 1997).
- Colin Hines; **Localization: A global Manifesto**, (London: Earthscan, 2000).

- Daivid gerree; **The cold war comes to latin America**, (chicago: Quadrangle books, 1972).
- Donald L. Horowitz, "Patterns of ethnic separatism," comparative studies in society and History, vol. 23, April 1981).
- James H Mittelman; **The Globalization Syndrome: Transformation and Resistance** (Princeton Nj: Princeton University Press, 2000).
- Mc Grew, Anthong; **The Transformation of Democracy Globalization and Territorial Democracy** , Cambridge: Polity Press, 1997.
- Michael Piore and Charles sabel; **The Second Industrial Divide: Possibilities of Prosperity**, (New York: Basic Books, 1984).
- Ngair Woods; **The Political Economy of Globalization** (Basingstoke: Macmillan, 2000).
- Randall D Germain; **Globalization and its Critics**, (Basingstocke: Macmillan, 2000).
- Richard and Waterbury; **A political Economy of the Middle East**, (Westview Press, 1990).
- Robert J. Art and Robert Jervis; **International politics**, Adison - wesley educational publisher, sixth edition, 2003).
- Ruth leger Sivard; **World military and social expenditure**, (washington DC: world priorities, 1986).
- Sandbrook Richard; **Globalization and the limits of Neoliberal development doctrine**, **Third World Quarterly**, vol 21, No. 6.
- Stephe Haggard and Robert Kaufman; **The politics of Economic Adjustments: International Constraints Distributive Conflicts and State**, (Princeton University Press, 1992).
- lloyd pettiford, melissa curley and stephen chan, **Changing security agenda and third world**, (london: 1999).
- sivard;world military, (London: Loyds publishing co, 1998).
- Leonard Binder; **Crises in political development**, Princeton: Princeton University press, 1972).
- Samuel P. Huntington; **Political order in Changing societies**, (New haven: Yale University press, 1968).